خود یا خود را از آن بدرگه تر شمرد که او را رخصت غیری زماید وکان ابوه ابلیس علم خدای تعالی کان من الجن بیت از جمله ناسپاسان
و ناگرویدگان و از سپاه گفتند که او کافر بود و از روی نفاق اظهار ایمان و طاعت مینمود و چنانچه گفته شد که در وقت آدم
ملک تا و خیالها طاعت و دیگر از اجداد ابلیس بود و بعضی بمعنی صاد در شته اند یعنی بدین او و گبر از زمره کافران گشته
و سبب کفر او قبول نکردن امر بود و همین جوهر کفل و اخبار آمده است که ملک صد سال و بر روایتی پانصد سال در سجود آدم
بود و در مقام تکبر ایستاده و فرمان ربانی بجای نیاورده آثار غذلان بر ناصیهٔ او پیدا و تیرگی عصیان بر چهرهٔ حال او پیدا
دست شقاوت ازلی طوق لعنت در گردن وی افکند و تاج کرامت بکلاه ادبار و علامت مبدل شد و صورت مسخ
و عقد طاعتش فسخ گشته چون مقتدا زوره و انصورت تراسان و هراسان بودند شکر ایزد آنکه قطیعه جوار ایشان نشد
دیگر بار بسجده در افتادند سجده و اعجب حالیست که ترک او عابد هفتصد ساله را از اوج دولت بحضیض نکبت و لعنت می افکند
و بیاشرت و بیکی جوان مهتاد ساله عمر بباد داده را از تنگنای شقاوت بفضای دلگشای سعادت میرساند در
یا چنین ناگورست که بنا آوردن یک سجده بحیثیت طاعت همه عمر ابلیس بباد مشور گشت چه عجب که بهشتاد ساله گنهکار
طاعت معاصی جرایم مغفور و مغفور گردد و در حدیث صحیح آمده که چون آدم آیهٔ سجده بخواند و سجده تمام حضرت ملک
علام را سجده کند شیطان با کناره رفته بگرید و بسیکوید یا ویلاه پسر آدم را بسجود فرمودند فرمان کیای آورد
و بهشت جای او است و مرا سجده امر کردند نافرمانی کردم و دوزخ ماوای محنت آورده اند که چون نوح نجی مودود قت
طوفان بر مرکب سفینه سوار شد ابلیس را دید بر دنبال کشتی جای گرفته گفت و دیگک ای ملعون سفاین اعمال این همه
کفار بشوی متابعت تو در گرداب طوفان هلاکت افتاده است و تو اینجا ایمن نشسته آن لعین گفت ای شیخ الانبیا
بر اجرهٔ زمانی فرمان تو برم نوح فرمود که زحمت ترا بر تو میرسی نمی بینم و درد ترا بر خاطر نمی بینم و باز گشت بحضرت عزت
و دعای نجی بدرگاه بیاز و خواه و اهتمال و سیان بر طرف شده توبه و ندامتی پیش آرد از روی عبرت ندار بگناه کاری خود
اقرار کرده باشد که بحکم الاشفع یخرج من التقویة آبی بر دی کارت باز آید بیت توبه کن تا رضای حق یابی که بازت توبه نیست
هیچ شفیع ابلیس گفت اول معلوم کن که مرا توبه هست یا نه نوح ع از حق تعالی درخواست تا از توبه ابلیس را خبر دهد هاتف
آمد که توبه او رفت که قبر آدم را سجده کند ابلیس بگریست و گفت هیهات هیهات آن زمان که آدم خلعت حیات
در هشت سن در سجده و مزدوم این زمان که شربت فوت نوشیده است هرگز بما شرا بصورت خواهم شد و گفت
الهی این لای هم چندان در مقام عناد و استکبار است ع این نمی آید از و کار و کردار فریش در لطایف حکایات
آمده که عارفی از ابلیس سع ال کرد که چرا آدم را سجده کردی گفت زیرا که من از و بهتر بودم از سجده او مدد نکنک آمد
عارف گفت چه بحیثیت کسی که تو ای ملعون بنیادی از آتش و وی را بخاک جمع میکنی و میان رانی و زانیه هات حسنی
و از سجده او تکبر کنی از و تعالی بدست قدرت تخمیر طینت او کرد و نگ داشتی آدم را از کرد کشتی تو تعلقاتی رشته خواند

بگرفتن

بگرفتن و بدرگاه سفلی رسیدی بیت بود بیکس جمال حضرت پاک اگر ابلیس نی زد چاک کو نه مرآت دو باقی بود
از چه رو شد زشت رسجود و در لیکن انبا آدم و سجود فرشتگان در زمین بود و بدو آسمان اشتغاف کرد اند از در
آدم با آسمانها خلاف منیت و در آن زمین حوالیز اشتغاف بقول کعب الاحبار در دریای آفریده بشد میان کوه طایف
و بوا آدم او را بر سر کرامت نشانید و با آسمان برد و جبهی گوید بر زمین بنشست و بر فوق کنشت و ابن مسعود و ابن عباس بر اند که حضرت
در بهشت روی نمود و چنان بود که چون آدم بکلبش بهشت در آمد هوای خوش فضای دلکش لطیفت بسوی لطیف
و شربتهای طریق آماده و دیدا تا بکام آگه بیت هزار شربت شیرین بسوی هشموم چنان مفید نباشد که بوی محبت با آن
الیغی و حرفی مطلبیه که خاطر را بصاحبت او انس و چیزی نمی بیچست که اسرار یاری و غمگساری با او و میان نهند بیت
گل سگوفه همه هست و یار نیست چه سود از بس که در گلزار بهشت لاله عذاران حور مقصورات در نظر وی در آمدند در کشتی
در پرده و احیان چون غنچه فراهم شد و در خواب از شوان پهلوی چپ او حوا را خلق کردند و در تغیب طربی آورد و گرد آدم
بیان خواب بیداری بود زیرا که خواب بهشت نباشد بحکمت و اگر این حال بین النوم و الیقظه وجود گرفت آن بود
که اگر آدم بیدار بودی رنج بسیار بدو رسیدی و حوا را دشمن دشتی و اگر بخواب که آن بی لذتی که حوا از دیدن
دیدار و مهربانی نور تربیتی ایچ عجب گفته است آدم صفی او را که چنان نظر بجمال ذی زین حور عین افتاده و از آن حسن بیکال
متعجب شده حیران لطافت طراوت ایشان بماند قدرت ربانی انفس نفیس حوا را که در زیبای شک بحنا کرده
باغ بهشت بود بدید آورد و اشارتست بدرگاه آدم توهم باشت ترا نظاره در عالم وجود خود باید کرد که جمله عالم
از خود هم حاصل آری بیت اندر شکر بیانی ذوق ثبات عشق این جاشنی هم از آب و نان خوشی حی
مقصود و هر دو عالم مطلوب هر دو کون از آن و این بوی هم از جان خوشی حی القصه آدم سر بر دشت
حوا را بیاس خود بار ای آراسته و موی پیراسته دوی که ماه چهار دو بدو هفتاد سال زنان جاش شب تیره
روز در رشن کردانیدی موی که جعد بنفشه تر بسبب التماس از نفایح چون خوشبوی تر از عکبه
عطار ساهی شعر رخش بر بنفشه گل اندخته بنفشه کنان گل ساخته قدی چون سرو سهی زیبا و قدی چون کبر
طری جانفزای دایم فطرت او بجلی چلن بهشت آرشی و او و شعله خمار تابناکش داغ حسرت بر دل زنان
منزل نهاده بیت رشک حسنت شاهدان خلد را برکنار آب کوثر ساخت چون همشیره آن جمال کمال
مطالعه جلوه آن نظر بر سنج و دلال ست و او زبان خاشن ماین مترنم شد بیت کوی که مگر زنق سرنا قدست در قاب
آرزو هی ریخته اند حاصل که چون خواب بیت دلی آرام بود دل سارک آدم با او آرام گرفت متفاوتی طبیعت عقد در شد
بجنبانید گفت تو کیستی ای حیا بر چه خوابیده آمد جبرئیل در رسید که ای آدم این را که بحجب طاق قی مبنی خوشست
بر ای آن آفریده اند تا مونس یار و محرم و غمگسار تو باشد آدم قصد او کرد جبرئیل فرمود که او در بنا خوای از دو بند کار

Copyright Khalsa University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)